

آسیای میانه

تحول سیاسی - فرهنگی و روزنامه نگاری
به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)

ناصرالدین پروین

www.ketab.ir

سرشناسه	: پروین، ناصرالدین ۱۳۲۴-
عنوان و نام پدیدآور	: آسیای میانه: تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ) نویسنده ناصرالدین پروین.
مشخصات نشر	: تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۶ص. مصور: ۱۴/۵*۲۱/۵ س.م.
فروست	: مجموعه قفقاز و آسیای میانه؛ ۱۴
شابک	: ۱-۱۷-۶۸۴۳-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیفا
عنوان دیگر	: تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)
روضوع	: روزنامه نگاری- آسیای مرکزی- تاریخ Journalism—Central Asia —History
موضوع	: نشریات ادواری فارسی- آسیای مرکزی Persian Periodicals—Central Asia
ه بندی کنگره	: PN۵۴۴۹:
رده بندی دیو	: ۰۷۹/۵۸ :
شماره کتبی	: ۵۸۲۸۸۰۸:



آسیای میانه تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)

نویسنده: ناصرالدین پروین

انتشارات: شیرازه کتاب ما

چاپ و صحافی: پردیس نشر

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

چاپ اول: آبان ۱۳۹۸

حق چاپ و نشر محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۹۳۶-۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

فهرست مطالب

۷	یادداشت دبیر مجله
۹	مقدمه

بخش اول

چکیده‌ای از تاریخ معاصر فرارود

۲۱	فصل اول: پیش از الحاق امارت بخارا به اتحاد شوروی
۳۷	فصل دوم: مرزبندی‌های تازه
۴۷	فصل سوم: دو جمهوری: ازبکستان و تاجیکستان
۵۵	فصل چهارم: بود و باش مردم فرارود
۶۵	فصل پنجم: ارتباط‌ها

بخش دوم

مبارزه سازمان‌یافته با زبان فارسی

۷۷	فصل ششم: زبان و هویت قومی
----	---------------------------

فصل هفتم: مقاومت و نومیدهانه	۸۵
فصل هشتم: خلق زبان «تاجیکی»	۹۷

بخش سوم روزنامه‌نگاری تاجیکان

فصل نهم: زمینه‌ها و آغاز روزنامه‌نگاری به زبان‌های محلی	۱۱۹
فصل دهم: روزنامه‌های فارسی و دو زبانۀ فرارود تا انقلاب روسیه	۱۲۷
فصل یازدهم: روزنامه‌های فارسی و دو زبانۀ فرارود پس از انقلاب روسیه	
تا پایان جنگ روم	۱۳۷
فصل دوازدهم: چند نوع دیگر از رسانه‌های چاپی	۱۵۱
فصل سیزدهم: محوای پیندها پس از انقلاب روسیه	۱۵۷
فصل چهاردهم: ویژگی‌های فرهنگی و اداری و مالی (پس از انقلاب روسیه)	۱۸۱
فصل پانزدهم: روزنامه‌نگاران	۱۹۵
فصل شانزدهم: روزنامه‌نگاران فعال و نامبردا پس از جدایی تاجیکستان	۲۰۹
پیوست	۲۲۱
تصاویر و اسناد	۲۳۷
کتابنامه	۲۵۷
فهرست اعلام	۲۶۵

مقدمه

چرا؟

در مورد چرایی تدوین این کتاب نخست باید به اکثریتی از ایرانیان و اکثریت قاطع پژوهندگان تاریخ و ادب اشاره کنم که دلبسته فرهنگ ایرانی و شاخص برجسته آن زبان فارسی اند. به ایده نیز خود را شریک، بلکه خادم آن علاقه می‌داند.

این دلبستگی، گاهی مرا به پرسش‌های بی‌پایان واداشته است: آن بزرگانی که ما «ایرانی» می‌خوانیم، بازماندگان دانی که برخی در چنبره ملت‌سازان گرفتار شده حتی از زبان ملی و فرهنگی آنان خود دور افتاده‌اند و برخی امروزه هم فرهنگی مشابه فرهنگ سرزمینی دارند. هنوز به نام گرامی ایران نامبردار است. بایستگی احترام به مرزهای بین‌المللی به‌جای خود، جدایی فرهنگی ما از چه روست؟

دیگر اینکه چرا در کتاب‌های درسی‌مان از «یگانگی فرهنگ» و حتی سرزمین در گذشته سخن می‌گویند و نمی‌گویند چه شد که آن یگانگی، نه سالی چند؛ بلکه قرنی چند کمرنگ شد و مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت؟ چرا

تنها در مورد زبان فارسی است که نام‌های متفاوت تاجیکی و دری هم بر آن نهاده‌اند و برای فرانسه‌زبانان بلژیک و سوییس و کبک و کنگو چنین نیست؟ انگیزه دیگر، هنگام تحصیل در فرانسه پیش آمد؛ در آنجا، افزون بر درس و مشق اصلی، دانشجوی آزاد کلاس‌های دو استاد متخصص آسیای میانه، خانم هلن کارر دانکاس و به‌ویژه آلکساندر بنیگسن شدم و این دومی، از سر دانش دوستی، کتاب‌ها و مدارکی را که برای رساله دکترای من در دانشگاهی دیگر مفید بود، در اختیارم گذارد. نام و یاد آن استاد بزرگوار پاینده باد. شاهده شد که مفهوم‌هایی خیلی ریشه دوانده‌اند: جهان عرب، آمریکا، لاتین و مانند آن. یعنی شمال آفریقایی که زبانش معجونی از عربی و بربری و فرانسه است و نه تنها هیچگاه نیاکانش با اعراب همسایه ما زیر یک حکومت نزیسته‌اند و در بود و باش زندگی و علاقه‌ها به مردم شبه‌جزیره عربی شباهت ندارند. مدافع سرسخت آن «جهان» عرب است و ما، هنگامی که از «جهان ایران» سخن می‌گوییم، با اعراض یا دست‌کم شگفتی برخی از هموطنان خودمان هم روبه‌رو می‌شویم.

انگیزه سوم اینکه چون می‌خواستم تاریخ روزنامه‌نگاری ایران را بنویسم، دیدم برخی از ایرانیان در کشورهای دیگر نیز به روزنامه‌نگاری پرداخته‌اند و در آن سامان‌ها، اهل محل هم - چه فارسی‌زبان چه فارسی‌مدار - به زبان فخیم ما روزنامه و مجله چاپ کرده‌اند. اندیشیدم که در یک کتاب عمومی تاریخ روزنامه‌نگاری، چرا باید این دو را از یکدیگر تفکیک کرد؟ ناگزیر، توجه بیشتری به همزبانان و همفرهنگان و بسا هم‌ریشگان خودمان و تاریخ و جامعه آنها کردم. این کتاب، بخشی از دستاوردهای آن جست‌وجوی طولانی، دو سفر به روسیه، دو سفر به تاجیکستان و سه سفر به ازبکستان است. البته، در هنگامه‌ای به سال ۱۳۶۱ خ نوشتاری مفصل خطاب و برای آگاهی بیشترش، به یک اعراض‌کننده نوشتم و دوستی عین آن را با نامی

مستعار چاپ کرد.^۱ در آن موقع، هنوز پرده آهنین برجا بود و کمتر کسی از پشت پرده و خصلت‌های ناستوده پرده‌داران و کمتر از آن، از تاجیکان فرارود یاد می‌کرد.

پهنه پژوهش

سخن ما به جمهوری‌های کنونی ازبکستان و تاجیکستان (فرارود) اختصاص دارد و آن سرزمین، از نظرهای گوناگون تاریخی، جغرافیایی و قومی و زبانی، همواره با سرزمین کنونی جمهوری ترکمنستان تفاوت‌هایی داشته است:

- در گذشته‌های دور، جمهوری کنونی ترکمنستان جزئی از خراسان (البته خراسان در یک معنای گسترده‌تر، شامل سراسر خاور ایران‌زمین نیز بوده است) و شهر مرو، سنار، شاپور و هرات و بلخ، یکی از چهار کرسی خراسان بود؛ حال آنکه دو جمهوری دیگر، بیشتر شامل آن بخش‌های گاه مختلفی است که در کتاب‌های کهن ما، فرارود یا ورارود و نزد عربان، ماوراءالنهر (نسبت به رود آموی) خوانده می‌شد.
- بخش جنوبی ترکمنستان کنونی را، پس از قرارداد آخال که بر ایران تحمیل شد (۱۸۸۱م/ ۱۲۶۰خ)، به‌طور مستقیم روس‌ها اداره کردند و ابتدا تابع نایب‌السلطنه قفقاز در تفلیس بود. سپس راحای مستقل به نام «ماوراءخزر» (زاکاسپی در روسی) شکل گرفت؛ حال آنکه ازبکستان و تاجیکستان از سرزمین‌های پیشین خان‌های خوقند و خیوه و امر بخارا و بخش‌هایی از «ترکستان روس» (در برابر ترکستان چین و ترکستان افغانستان) تشکیل یافته‌اند.

۱. نگاهی به ایرانیان و دیگر اقوام آسیایی شوروی، پاریس، ۱۹۸۳.

- ترکستان روس، شامل ولایت‌های سیردریا، فرغانه و سمرقند بود.^۱ در تقسیم‌بندی‌های سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، بخش عمده‌ای از خوارزم را نیز به جمهوری ازبکستان (به احتمال زیاد برای برهم زدن توازن تاجیک- ازبک) و بخش دیگری را بر ترکمنستان افزودند.
- مجموع امیرنشین بخارا و ترکستان روس و دو جمهوری جانشین آن، دارای اقلیت بسیار بزرگی از فارسی‌زبانان بودند و هستند؛ حال آنکه حتی پیش از حضور استعمار روس، چیرگی ترکمنان نبود، کوچ احماری نیز ساکنان اصلی، یعنی فارسی‌زبانان مرو و دیگر بخش‌های ترکمنستان نمونه را به دنبال داشته است. به همین سبب، روزنامه‌نگاری فارسی در آنجا، به دست مهاجران ایرانی و در فرارود، بیشتر به دست بومیان انجام گرفت (چای، آن دارد نکته‌ای مهم را یادآور شویم: آرمان رسمی و تبلیغی اتحاد شوروی بر کلیه نوشتارها و پژوهش‌های آن سرزمین غالب بود. از این رو، در نقل از، یا ارجاع به نوشتارهای چاپ شوروی سابق- اگرچه به دست دانشمندان نامدار نوشته شده باشند- نباید جانب احتیاط را از دست داد. متأسفانه، ضمن نوشتارها، اکثر به فارسی ترجمه شده و حتی از سوی وزارت امور خارجۀ ایران انتشار یافته و بسا مورد استناد محققان امروزی قرار می‌گیرد. از جمله آنها کتابی است با عنوان ترکمنستان. شگفت آنکه در این کتاب به اقلیت‌ها اشاره شده؛ اما از کردان زیر ستم آن سامان که همگی مذهب رسمی ایران را دارند، حتی نامی هم برده نشده است!).
- شهرنشینان فرارود را در قرن‌های نزدیک به ما «سارت» نامیده‌اند. «سارت‌ها از اخلاف خوارزمیان قدیم بودند که به تدریج و احتمالاً در

۱. [ژول] دیدرل، روس‌ها و انگلیس‌ها در آسیای مرکزی، ترجمه عباس اقبال، تهران، اداره شورای نظام، ۱۳۰۸ خ، ص ۱۶.

فاصله قرن‌های هفتم تا هشتم / سیزدهم تا چهاردهم، ترک‌زبان شده بودند؛^۱ حال آنکه ترکمنان شهرنشین و روستانشین و کوچرو را به همان نام ترکمن خوانده‌اند. گربنکین در ۱۸۷۲م از قول ازبکان درباره لغت سارت نوشته است: «ما وقتی با آنها غذا می‌خوریم، تاجیکشان می‌نامیم، اما وقتی می‌خواهیم تحقیرشان کنیم، به آنها سارت می‌گوییم».^۲ بنابراین، سارت، عنوان تحقیرآمیزی است که در گذشته‌هایی نه‌چندان نزدیک، ترک‌زبان منطقه برای تاجیکان شهرنشین به‌کار می‌برده‌اند و شامل تاجیکان به‌تدریج گراییده هم شده است.

یک نکته دیگر را نیز بیفزاییم: در ترکستان چین هم انبوهی از تاجیکان می‌زیسته‌اند و آنان را روزه چندهزاری باقی است. خلاف آنان، تاجیکان قرقیزستان، کارهای سیاسی و فرهنگی کرده و حتی روزنامه به فارسی انتشار داده‌اند. ما در پژوهش حاضر، به آنان نخواهیم پرداخت؛ زیرا از وحدت موضوع خواهد کاست.

در باره واژه تاجیک

روزی با استاد روانشاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب سخن می‌گفتیم. آن دانشی‌مرد، مرا متوجه نکته‌ای کرد که تا آن هنگام بدان بیندیشیده بودم: در شوروی، اندیشه‌سازان مفهومی را از واژه تاجیک اراده کردند که در خدمت سیاست «زبان و ملیت» آنها بود. بدین ترتیب، که «ملت» تاجیکی چیست که در ایران و افغانستان و آسیای میانه، در کنار ملت‌های دیگری هم غربت بلوچ

۱. برتولد اشپولر، «آسیای میانه از قرن شانزدهم تا فتوحات روسیه»، آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۴۹. البته نظر اشپولر در مورد تاجیکان و تاجیکان ترک‌زبان‌شده، دقیق نیست؛ زیرا آنان بازماندگان سغدیان‌اند و نه خوارزمیان.

2. Sergej, Abašin, "Les habitants de Mindon du XVIIIe au début du XXe siècle", *Cahiers d'Asie centrale*, 19-20, 2011.

و ترکمن و ازبک و پشتون و گیلک و کُرد و غیره زندگی می‌کند. این مفهوم، به‌صورتی مشابه در افغانستان مورد استفاده حاکمیت پشتون شد و در مجموع برای ایران و ایرانی، مایهٔ نفاق و اختلافی که همواره دشمنان او بدان دست یازیده‌اند. شاید زرین‌کوب، این برداشت را در جایی هم گفته یا نوشته باشد. به‌هررو، با کمی دقت دیدم که درست و راست می‌گفت و در نوامیس تاجیکستان و ازبکستان هم هنوز این مفهوم خطرآفرین حاضر و ناظر است. متأسفانه اینان نیز که پارهٔ جان مایند، پندار نادرست و رفتار ناصواب است. این را در بارهٔ ملیت بر پایهٔ زبان پی می‌گیرند و مردم ایران کنونی را به تاجیک و فارس (!) تقسیم می‌کنند. در واقع، زبان فارسی به شرطی که با زبان ترکی هم‌ها همراه باشد، تنها یکی از شاخصه‌های ایرانی‌بودن و گاهی محدود در زبان نوشتاری و آفرینش ادبی است. به همین سبب، ما رودکی و سوزنی و خاقانی و ناصی و جامی را شاعران ایرانی دانسته و بیدل و امیرخسرو و چندربهان را هندو، فارسی‌نویس می‌دانیم و نه ایرانی.

واژهٔ «تاجیک» تاریخچه‌ای شگفت‌انگیز دارد: بخشی از عربان در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان و یا نزدیک به پایتخت آنان می‌زیستند. پاره‌ای از آنان به قبیلهٔ «طی» متعلق بودند. ایرانیان غربی، با توجه به این نام، منسوب به آن قبیله و همهٔ عربان را «تازیک» یا تازی می‌نامیدند که امروزه به‌صورت «تازی» برجاست. هنگامی که عربان مسلمان از راه سرزمین ایران قصد فتح سرزمین‌های ترکان در بخش‌هایی از آسیای مرکزی کردند آنان نه تنها مهاجمان را به تقلید از ایرانیان تازیک، تازی یا تاجیک خواندند؛ بلکه، این نام‌گذاری را به همسایگان نومسلمانشان که ایرانیان باشند، نیز، بسط دادند و کم‌کم، منظور از عنوان «تاجیک» ایرانی‌نژاد یا ایرانی‌زبانی شد که در همسایگی ترکان زندگی می‌کند. به همین سبب، در ادب ما همواره تاجیک در برابر ترک قرار دارد. تمامی نمونه‌هایی که از قدیم دربارهٔ واژهٔ تاجیک

ذکر می‌شود، در ربط با تُرک است؛ چه در فرارود باشد چه جای دیگر. گاهی، از زبان ترک و مغول است که در جاهایی مردم محل را چنین نامیده‌اند. در غیاث‌اللغات آمده که تاجیک «در لغات تُرکی به معنای اهل فُرس است». مولوی که خود تاجیکی معاصر دولت ترکان سلجوقی آناتولی بود، می‌گوید:

یک حمله و دو حمله، شب آمد و تاریکی

چستی کن و تُرکی کن، نه نرمی و تاجیکی

رسانی افزون بر بیت معروف «تُرک تو بریخت خون تاجیک»، می‌گوید:

روی تاجیکانست نمای تا داغ حبش

آسمان بر چهره ترکان یغمایی کشد

تاجیکان فرار از نیز در همسایگی و گاهی همخانگی با ترک‌زبانان بودند.

اطلاق تاجیک به آنان از این روست و شامل دیگر تیره‌های ایرانی، چه فارسی‌زبان و چه غیر از آن می‌شد. یعنی فردی که در هرات یا مشهد می‌زید، تاجیک نیست و خراسانی است. باید بیفزاییم که در میان تُرک‌زبانان قفقاز و بخش‌هایی از غرب ایران، به جای تاجیک، از واژه به‌ظاهر تُرکی «تات» استفاده می‌شود.

در واقع، عنوان قومی یا زبانی در آسیای میانه، بستگی به آن داشته است که در برابر فرد یا گروه، چه کسی ایستاده است. هنگامی که از و زنامه‌های یهودیان بخارا یاد می‌کنیم، خواهیم دید که آنان خود را یهودی و حتی «جهود» (که در ایران باری تحقیرآمیز دارد) معرفی می‌کردند و تاجیک و ازبک، در برابر اروپاییان، «ما مسلمانان» می‌گفتند.^۱

شوربختانه و با همه بزرگداشت‌هایی که شایسته اوست، صدرالدین عینی

ادیب مشهور تاجیک، واضع یا اصلی‌ترین واضع تاجیک‌انگاری همه فارسی‌زبانان و همچنین نامگذاری «زبان تاجیکی» بوده است. این را در ردیف خدمت‌هایش به رژیم شوروی و راز سر به سلامت بردنش در تصفیه‌های استالینی می‌توان انگاشت.^۱

محتوای کتاب حاضر

از تاریخ سیاسی و سپس تاریخ فرهنگی مردم فرارود، از حضور روس‌ها در آن سرزمین بزرگ تا پایان جنگ دوم جهانی؛ سپس مسئله زبان و اختناق زبان فارسی در آن سامان، سخن خواهیم گفت. بدیهی است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کتاب‌ها و مقاله‌های ارزنده بسیاری در این زمینه‌ها - بسا به تم تا-بخان- در ایران به چاپ رسیده است؛ اما بنای ما بر به دست دادن شرحی کامل و بی‌ریایه است که در عین حال جامع نیز باشد. ما به‌ویژه، به عین نوشتار فارسی - نه تاجیک مقارن ظهور و استقرار بلشویسم توجه کرده و هر جا که یازی بود، آن نوشتارها را نقل کرده گواه آورده‌ایم. این چیزی است که در نوشتارهای خرد تاجیکان کمتر به چشم می‌خورد.

پس از آن، به مسئله زبان در فرارود خواهیم پرداخت. در جاهایی از کتاب نوشته‌ایم و در اینجا نیز تأکید می‌کنیم که تا پیش از ترقه‌افکنی پان‌ترکیست‌های ترکیه و تاتارستان و رژیم استالینی، ازبک و تاجیک با فرهنگی بسیار مشابه و با مسالمت تمام در کنار هم می‌زیستند و باید آرزو کرد که روزی با حفظ هویت خود به آن همزیستی و همرنگی بازگردند.

۱. بنگرید به: مسعود حسینی‌پور، و آریشا همدان، «اول خویش، دوم درویش؛ نگاهی دیگر به صدرالدین عینی»، بخارا، ش ۸۸-۸۹، خرداد- شهریور ۱۳۹۱؛ نیز: جلال متینی، «صدرالدین عینی، زبان فارسی و تاجیکستان»، ایران‌شناسی (چاپ مریلند)، ش ۲، سال ۲۵، تابستان ۱۳۹۲.

افسوس که این بخش از پژوهش ما «یکی داستان است پُر ز آب چشم».

بخش بزرگی را به تاریخ روزنامه‌نگاری فارسی در فراود اختصاص داده‌ایم که نه تنها مکمل بخش‌های پیشین است؛ جای آن نیز تا حدی خالی است: در این باره، آقای دوران عاشوروف کتاب فرهنگ روزنامه‌ها و مجله‌های تاجیکستان را نوشته‌اند که به خط فارسی به سال ۱۹۹۹م در دوشنبه به چاپ رسید. با آنکه خطاهای بسیاری در آن دیده می‌شود، بدان نیز توجه کردیم؛ اما بنای ما بر دیدن عین روزنامه‌ها یا استفاده از چندین منبع مستقل بوده است. چند تن از دیگر دانشوران تاجیک هم در دانشنامه‌های چاپ تاجیکستان و ایران، به معرفی پایاندهای فارسی آسیای میانه پرداخته‌اند. کوششیم از همه آنها با ارجاع به موقع، بهره‌ور شویم.

تهران، فروردین ۱۳۹۸

ناصرالدین پروین